



فرانتز بوهم، حقوقدان و مدافع نظام اقتصاد اجتماعی آلمان نئولیبرال‌های آلمان (۵) / سیدهای صدی

تحلیلی بر نظریه نظام اقتصادی

اینک نوبت نقد و بررسی افکار و اندیشه‌های فرانتز بوهم می‌رسد که به عنوان یک حقوقدان به مسائل اقتصادی و بویژه دفاع از نظام اقتصاد اجتماعی می‌اندیشید و در ساخت‌دهی نظام اقتصادی آلمان پس از جنگ نقش مهمی بر عهده داشت. وی همواره با اوپکن، پایه‌گذار مکتب نئولیبرالیسم آلمان، همگام بود. اما بهتر است در آغاز اندکی در باب نظام اقتصادی توضیح دهیم تا مفهوم آن روشن شود، چه اغلب آن را با نظام سیاسی یک جامعه و حتی نظام فرهنگی و اعتقادی آن یکسان می‌انگارند در حالی که نظام اقتصادی خصایص و ابعاد مختلفی دارد و پیداست وقتی حقوقدانی مثل بوهم به آن می‌اندیشد، بیشتر جنبه‌های حقوقی آن را در نظر می‌گیرد. نگارنده درباره مفهوم نظام و انواع آن به نظرات فردریش هایک استناد می‌کند که گرچه از نظام اقتصادی-اجتماعی آلمان فاصله داشته اما تاملات او درباره مفهوم نظام آموزنده است. هایک نظرات خود را در پژوهشی مستقل تحت عنوان انواع نظام‌ها (شماره ۱۴ سالنامه اوردو) منتشر کرده است. آنچه هایک در مورد نظام مطرح می‌کند بسیار عام است؛ از جمله می‌نویسد: ما یک عده بی‌شمار از انسان‌ها را یک جامعه می‌نامیم، به شرطی که رفتارشان به طور متقابل بر هم تطبیق کند. انسان‌ها می‌توانند اهداف و مقاصد خود را در جامعه با موفقیت دنبال کنند، زیرا می‌دانند انسان‌های دیگر چه انتظاری دارند. به دیگر سخن، روابطشان از نوعی نظام‌مندی خبر می‌دهد اما چگونه در چنین نظامی از فعالیت‌های گوناگون، روزانه میلیون‌ها فرد مشابه ایجاد می‌شود یا چگونه این فعالیت‌ها نظم می‌گیرند، مساله بنیادی نظریه علوم اجتماعی (یا علوم اجتماعی نظری و سیاست اجتماعی کنونی) است. هایک معتقد است مفهوم نظام در عصر جدید و در علوم اجتماعی، جایگاهی محوری به دست آورده است؛ بخصوص از طریق آثار والتر اوپکن و دوستان و شاگردان او پس از تاسیس سالنامه اوردو که انتشار آن تاکنون نیز ادامه یافته، مساله نظام اقتصادی اهمیت فوق‌العاده‌ای به خود گرفته است. نمونه دیگری از اهمیت نظام را اسپینگلا^۱ و بارت^۲ در شیکاگو و مایمبرگ^۳ در برلین ارائه داده‌اند. به نظر هایک برخی منکر این صورت‌بندی نظام هستند در حالی که برای یک فرد عدای و متفکر، نتیجه فعالیت نظام‌مند، ماهیتی نظم‌برانگیز دارد. اما نظام به این معنا در همه موارد وجود ندارد. مشکل اساسی آن است که نظام پدیده‌های اجتماعی با مفاهیمی عینی و ملموس درک نمی‌شود، بلکه تنها از طریق تعقل وجود پیدا می‌کند، یعنی مفهومی انتزاعی و مجرد است؛ نه مفهومی عینی و متعین.^۴ به علاوه مفهوم نظام بسیار پیچیده است؛ هر چند نظام، نتیجه فعالیت‌های انسان‌هاست اما از سوی انسان‌ها ایجاد نمی‌شود؛ بلکه نظام عنصری را بر حسب یک برنامه از پیش طراحی شده نظم می‌دهد. خصیصه‌ها و مولفه‌های خاص نظام اجتماعی به یکدیگر گره خورده‌اند و این وظیفه ماست که این پیوند را بیابیم. هایک در این مقاله، این مناسبات را

نشان می‌دهد. وی همچنین اضافه می‌کند یک نظام پیچیده بدون قید و شرط خودانگیخته و مجرد نیست اما شاهدیم هر چه نظامی که برای استقرار آن می‌کوشیم، پیچیده‌تر باشد به همان نسبت بیشتر برای مستقر شدن آن به نیروهای خودجوش متکی می‌شویم و در نتیجه توان ما برای تحقق آن به جریانات مجرد محدود می‌شود و نمی‌توانیم برای گسترش نیلیات و نمودهای عینی آن بکوشیم. هایک در سالنامه اوردو شماره ۱۴، توضیحاتی جالب برای دو مفهوم مجرد و ملموس ارائه می‌دهد که بازگو کردن آن‌ها خارج از حدود این مقاله است. او می‌گوید همه اندیشه‌ها در این معنا باید مجرد باشند. تفاوت بین یک نظام مجرد و یک نظام نسبتاً مشخص همان است که بین مفهومی با محتوای کم و زیاد، نسبتی خاص و عام وجود دارد. کشف این که در یک جامعه نظام‌های دیگری هم وجود دارند که از سوی انسان‌ها طراحی نشده‌اند بلکه از فعالیت افراد بدون قصد خود آن‌ها برقرار شده‌اند یکی از دستاوردهای نظریه جدید علوم اجتماعی معاصر است. کاشفان بزرگ نظام زیست‌شناسی، یعنی داروین، والاس و اسپنسر نیز این اندیشه را از قلمرو علوم اجتماعی گرفته‌اند. بدیهی است که در نظام نوعی قدرت نهفته است که در فیزیک و فیزیک و زیست‌شناسی به خوبی تحلیل می‌شود. ما تنها می‌توانیم شرایط ایجاد نظام را فراهم آوریم (مثل مولکول‌های تشکیل‌دهنده یک جسم)، اما نمی‌توانیم وضع هر یک از مولکول‌ها را در جسمی (مثلاً بلور) معین کنیم. نظام همیشه برکلیت دلالت دارد نه بر اجزای مرکبه آن. به نظر هایک برخی از پدیده‌های اجتماعی، مثلاً زبان، نشانگر نظام هستند و از سوی هیچ کس آگاهانه و برنامه‌ریزی شده طرح نشده‌اند و ما تنها می‌توانیم آن‌ها را کشف کنیم. در این زمینه، این اعتقاد سطحی و ساده‌لوحانه پا گرفته که هر نظام از عناصری که انسان‌ها در تعقیب اهداف خود دنبال می‌کنند پیدا می‌شود. یعنی همه نهادهای مفید تسهیل‌کننده روابط بین انسان‌ها (مثل زبان، اخلاق، قانون، خط، پول) توسط یک خالق منحصر به فرد به وجود نیامده‌اند یعنی انسان واحدی مثل اسطوره ایرانی جمشید در شاهنامه که خالق آتش است؛ مورد قبول همه انسان‌های هوشمند قرار نمی‌گیرد اما امروز می‌فهمیم که مدت‌ها قبل از احساس نیاز ما، این نظام وجود داشته است. هایک تحلیل خود را به خودانگیختگی نظام می‌کشد که به علت اماله کلام از ذکر توضیحات او صرف‌نظر می‌کنیم. به نظر او نیروهای نظام، قوانینی هستند که رفتار عناصر مرکبه نظام را معین می‌کنند و بر آن‌ها حاکمند، یعنی تعیین‌کننده نوع رفتار نظام و شرایط خاصی‌اند که در آن شرایط، نظام تحقق می‌یابد و ساختار کلی‌اش مشخص می‌شود. بدیهی است این شرایط، ساختارهای متفاوتی دارند. علم فیزیک مثال‌هایی از نظم خودجوش ارائه می‌دهد. یعنی قواعد و قوانینی که عناصر مرکبه یک شیئی از آن‌ها تبعیت می‌کنند و نظامی را تشکیل می‌دهند که ماهیت آن برای خود آن عناصر هم

معلوم نیست. این امر برای همه موجودات زنده صادق است مخصوصاً در آن جا که انسان‌ها به صورت عناصر زنده یک موجودیت کلی را می‌سازند. مایکل پولاتی نیز در کتاب منطق آزادی خود بر این امر تأکید دارد. به این ترتیب هایدک در تحلیل‌های خود ریشه‌های خودانگیختگی نظام جوامع انسانی را تبیین می‌کند. او بر تأثیر انسان بر شرایط ایجاد یک نظام و مساله بازتاب‌ها و قدرت انطباق آن‌ها تأکید دارد و معتقد است افراد مختلف در شرایط مشابه نظام مشابهی را به وجود نمی‌آورند. این سوال اساسی در نظریه‌های علوم اجتماعی و در سیاست اقتصادی مطرح است که افراد باید از چه قواعدی اطاعت کنند تا نظامی خاص را به وجود آورند. بدون شک محیط و نوع تأثیر آن در تفکر افراد منعکس می‌شود زیرا اگرچه افراد از فرهنگ و سنت فرهنگی محاکم بر جامعه‌شان تبعیت می‌کنند اما در کنار آن قواعد عمومی دیگری هم وجود دارند که باید رعایت شوند. اول این که همه افراد به فکر تولید و بازدهی بیشترند. دیگر این که انسان‌ها باید قواعد اخلاق و رسوم جاری در جامعه را رعایت کنند؛ این موضوع بر اهمیت نظام اقتصادی و اجتماعی می‌افزاید هر چند رفتار افراد نظام اجتماعی را خلق می‌کند و قسمتی از قواعد یاد شده هدایت و الزامات تعقیب می‌شوند ولی این سازماندهی کار یک نفر نیست بلکه جامعه از فهم و عقل عده زیادی برای سازماندهی استفاده می‌کند بدیهی است هر چه نظامی پیچیده‌تر باشد تجلیات آن نیز بیشتر می‌شود. بدون تردید نظام در جوامع جدید پیشاپیش و آگاهانه ساخته و پرداخته نشده است و نمی‌توان سازماندهی فعالیت‌ها را با فرمان و دستور از بالا ترتیب داد. قواعد انتزاعی و عمومی، نظام را نمی‌سازند بلکه فقط شرایط و چارچوب نظام را ابداع می‌کنند. این اندیشه که براساس آن نظام در حکومت‌های خودکامه و اقتدارطلبه الزاماً از پیش برقرار می‌شود (مثل نظر اقتصاددانان و متفکران دوره هیتر، بویژه کارل اشمیت) و البته با شکست و فاجعه مواجه خواهد شد. با چنین تحلیل‌هایی که از هایدک سراغ داریم می‌توان به خوبی فهمید مساله نظام خواست همه افراد جامعه را در بر می‌گیرد و بسیار پیچیده‌تر از آن است که در ابتدا به نظر می‌رسد. علاوه بر نظرات هایدک پل هنزل، استاد اقتصاد ماربورگ به اصل اداره‌کننده نظام‌ها اشاره می‌کند که همان اصل رقابت در تصمیم‌گیری هاست و بکار گرفتن قدرت حکومت در سطوح عمودی و افقی پارلمان، دولت، دادگاه‌ها، رفتارهای متقابل افراد). مشکل اساسی نظام‌ها آزادی حاکم بر آن‌ها نیست بلکه چگونگی تطبیق آزادی فردی و اجتماعی بر یکدیگر است بخصوص که آزادی مطلق نیست و کارکرد نظم‌دهنده و هدایت‌کننده آن باید در هر نظامی از هم جدا شوند چه این دو با هم تفاوتی ماهیتی دارند. معمولاً اصول نظام در قوانین اساسی هر کشور مندرج می‌شود که موضوعی کاملاً حقوقی است. در این راستا بین دخالت‌های اجتماعی و رقابت تناقضی عمده پیش می‌آید؛ راه‌حل این تناقض نیز آن است که رقابت را امری اجتماعی تلقی کنیم، مثل قراردادهای کار دسته جمعی، قوانین مربوط به زمان کار دولتمردان و خود قوانین کار. هنزل، نظام را امری اخلاقی-حقوقی و ساخت‌مند می‌داند که خود را به طور خودجوش محدود می‌کند. بکارکرد عمده نظام اقتصادی، ایجاد نظم در امور اقتصادی است به علاوه هدایت این امور را نیز بر عهده می‌گیرد که به نظر لویکن مالکیت خصوصی و حقوق مالکیت عمومی در این میان، نقش مهمی بر عهده دارند.

پس از تبیین این کلیات که مربوط به مفهوم نظام و تحلیل آن بود اینک به رای فرانتز بوهیم، به عنوان یکی از حقوق‌دانان نظام اقتصاد اجتماعی بازار آلمان می‌پردازیم. اما پیش از آن لازم است بدانیم او از لحاظ فرهنگی چه

کسی بود و زندگی اش چگونه شکل گرفت. بوهیم در ۱۶ فوریه ۱۸۹۹ در شهر کنستانس در جنوب آلمان به دنیا آمد. پدرش ابتدا کارمند دولت ایالت پادن بود و از سال ۱۹۱۱ تا زمان مرگش در سال ۱۹۱۵ وزارت جنگ این ایالت را بر عهده داشت. فرانتز بوهیم بعد از طی دوره دبیرستان به خدمت وظیفه رفت و پس از آن، در فرایبورگ حقوق خواند. در سال ۱۹۲۴ دادستان استان شد و در سال ۱۹۲۵ به عنوان کارشناس کنترل‌ها در وزارت اقتصاد آرایش به کار پرداخت. موضوع رساله دکترای او درباره مبارزه انحصارگرایان با عوامل خارجی بود. به این ترتیب سروکار او با موضوع قدرت اقتصادی بخش خصوصی و نظارت بر آن افتاد و تجاری در این زمینه کسب کرد. بوهیم پس از دریافت دکترای به فرایبورگ رفت و در آنجا به تألیف رساله پروفسوری خود با عنوان رقابت و مبارزه با انحصارات پرداخت. او در سال ۱۹۲۳ در فرایبورگ با گروسمان دوئرت^۱ و والتر اویکن آشنا شد. این آشنایی موجب جلب توجه عمیق او به مبانی علم اقتصاد شد. این سه تن به اتفاق در فرایبورگ سمینارهای درسی مشترکی را برگزار کردند که هم اقتصادی و هم حقوقی بود. در سال ۱۹۲۶ بوهیم به عنوان استلا مدعو به دانشگاه ینا رفت. او مباحث پرشور خود را همراه با اویکن و گروسمان در سمینارهای دانشجویی مطرح می‌کرد که گزارش آن‌ها را در کتابی تحت عنوان پژوهش‌ها و آموزه‌های مشترک در دانشگاه فرایبورگ گردآوری کرد. این کتاب در سال ۱۹۶۰ منتشر شد اما دوران تدریس او در همین سال‌ها پایان گرفته چرا که ریچارد کولب، رئیس دانشگاه فرایبورگ او را به علت انتقادهایش از سیاست‌های حزب نازی از کار برکنار کرد. البته در این مورد کتاب او با عنوان نظام اقتصاد به منزله وظیفه تاریخی و حقوقی هم (چاپ ۱۹۳۷) بی‌تأثیر نبود. او در این کتاب سیاست‌های اقتصادی دولت آرایش را مورد انتقاد قرار داده بود. تدریس بوهیم در دانشگاه تا سال ۱۹۴۵ ممنوع شد ولی او به فعالیت‌های علمی و پژوهشی خود ادامه می‌داد و اندکی قبل از فروپاشی حکومت نازی، یعنی در آوریل ۱۹۴۵، دعوت دانشگاه اقتصاد فرایبورگ را برای تصدی کرسی درس گراسمان دوئرت که فوت کرده بود پذیرفت. اما یک هفته پس از آن، فرایبورگ توسط سربازان فرانسوی اشغال شد. بوهیم پس از جنگ چند ماهی وزیر فرهنگ ایالت هسن (فرانکفورت) و سپس استاد رسمی دانشگاه حقوق دانشگاه فرانکفورت شد که تا سال بازنشستگی ۱۹۶۲ در آن به خدمت مشغول بود. به طوری که از یادداشت‌های بعدی او بر می‌آید نسبت به دانشگاه فرایبورگ در دانشگاه فرانکفورت محیط مساعدتری برای تعقیب کارهای علمی و سیاسی مورد علاقه خود پیدا کرد بخصوص که فرانکفورت به وسیله آمریکایی‌ها به مرکز مهمی برای اداره امور اقتصادی آلمان تبدیل شد و بسیاری از پست‌های کلیدی اقتصاد آلمان در آن جا مستقر گشت. بوهیم بلافاصله پس از انتقال به فرانکفورت ابتدا به ریاست دانشکده و سپس به ریاست دانشگاه انتخاب شد و در سخنرانی‌های خود را ادامه داد. همچنین در تنظیم طرح اولیه قانون نظارت بر کنترل‌های آلمان فدرال نقشی اساسی داشت. در سال ۱۹۴۸، او جزء اعضای هیات علمی شورای اقتصاد وزارت اقتصاد (به ریاست اهارارد) شده بود اما مهمترین فعالیت او در آن هنگام، تلاش برای بهبود روابط آلمان و رژیم اسرائیل بود که به تهیه قانون بهسازی و بازرگانی روابط آلمان و اسرائیل انجامید. در سال ۱۹۶۳ بوهیم از طرف حزب دموکرات‌های مسیحی به نمایندگی پارلمان فدرال انتخاب شد آن هم در حوزه‌ای که خاص رقابت سوسیال دموکرات او بود. هانس مولر^۲، استاد اقتصاد در دانشگاه‌های فرانکفورت و مونیخ نقشی او را در نمایندگی بونیس تاگ فوق‌العاده توصیف کرد. بوهیم

سرتاجام در سال ۱۹۷۷ در گذشت. نقش بارز او در همگامی مستمر با اوپکن
در انتشار مرتب سالنامه اوردو غیر قابل چشم‌پوشی است. او در این سالنامه
تحقیقات و دیدگاه‌های خود را بخصوص پیرامون موضوع انحصارها و نظارت
بر آن‌ها منتشر می‌کرد. محور اصلی پژوهش‌های او "حق و قدرت" بود. بوهم
را باید یک مدافع سرسخت مکتب اوردولیبیرالسم به شمار آورد. نگارنده از
میان مقالات و کتاب‌های متعدد او، به مقالات زیر اشاره می‌کند که از جهاتی
برای ما آموزنده است. یکی معارضه‌جویی او با "های‌ویزه"^{۱۱}، استاد اقتصاد
دانشگاه برلین در انتقاد از مکتب اوردولیبیرال اوپکن بود و دیگری خلاصه‌ای
از نظرات او پیرامون آزادی و نظام اقتصاد در چارچوب اقتصاد بازار و مناسبات
آن. در مورد نقد مکتب اوردولیبیرالسم به وسیله ویزه که در حقیقت نخستین
و جدی‌ترین تحلیل انتقادی از این مکتب بود، بوهم بسیار سنجیده و آموزنده
به دفاع پرداخته بدون این که وارد خصوصیات فردی یا تکفیر منتقد شود یا
جملات تند و زهرآگین به کار برد.^{۱۲} این شیوه می‌تواند برای متکفران ما الگو
باشد. نگارنده خلاصه‌ای از دفاعیه بوهم را که در ضمن در برگزیده انتقادهای
ویزه نیز هست در این جا می‌آورد تا به شناختی عمیق‌تر از مکتب اوردولیبیرال
کمک کند و سپس دو مقوله مهم و کهن "آزادی و نظام در اقتصاد بازار" را با
استناد به گفته‌های بوهم تحلیل می‌کند. بوهم در جلد ۲۴ سالنامه اوردو در
مقاله‌ای با عنوان "اعلام جنگ علیه سیاست نظام و نظریه نظام اقتصادی"
می‌نویسد: اخیراً های‌ویزه در فصلنامه معتبر کیکلوس^{۱۳}، در شماره ۲۵ سال
۱۹۷۴ می‌نویسد: اندیشه‌های بنیادی والت و اوپکن از نظر علمی غیر قابل
استفاده و حتی بی‌ربط^{۱۴} و حداقل کمتر نتیجه‌بخش به نظر می‌رسند و میانی
فکری آن‌ها غیر اجتماعی و مغایر سیستم اندیشه‌ورزی هدف- وسیله هستند.
بوهم یکبارگی این ایرادها را به تفصیل رد می‌کند. او می‌گوید ویزه معتقد است
برای گزینش نظام، امکانات متعددی وجود دارد تا به تصمیم‌گیری مدیریتی،
مصرف‌کنندگان و سیاستمداران نظم بخشند. نظام را باید از لحاظ نظری و
از لحاظ جریان‌های واقعی آن مورد بررسی و تحلیل قرار داد. این وظیفه سیاست
اقتصادی است که جریان‌های تصمیم‌گیری و تأثیرپذیری بر آن‌ها و چگونگی
دخالت در آن‌ها را به وسیله مقامات مسئول مطالعه کند و همه را با هم به
نظم آورد و قواعد بازی را بشناسد و سیاست را طوری انتخاب کند که همه
تصمیمات با هم هماهنگ شوند. برای این کار باید فرآیندهای اقتصادی،
شفاف و کارآمد باشند. برای ویزه غیر قابل تحمل و غیر قابل تصور است که
آزادی تصمیم‌گیری و قدرت اجرایی در موضوعات اقتصادی محدود شود.
نمی‌توان همواره بر الگوی هدف- وسیله تکیه کرد. او بز این نکته تأکید دارد
که تصمیمات سیاستمدار اقتصادی بر اخلاق مسئولیت تکیه دارد. به نظر او،
یک سیاستمدار این ادعا را مطرح می‌کند که تصمیم‌گیران باید هوشمندانه
و عقلانه عکس‌العمل نشان دهند این فراتر از آن است که اوپکن در میانی
تئوریک خود طرح می‌کند یعنی آن که باید هماهنگ با نظام حرکت کرد و
بین تصمیمات وطن‌پرستانه و داده‌های اقتصادی مردم حتی نباید به اندازه
قطر یک صفحه کاغذ هم فاصله باشد. بوهم می‌گوید ویزه در این جا اندیشه‌های
راهبردی اوپکن را مورد انتقاد قرار می‌دهد در حالی که بنیانگذار اوردولیبیرالسم
به هیچ وجه چنین شناختی ندارد و اساس تفکر او، مباحثه و گفت‌وگو است
که باید بر اساس آن عکس‌العمل نشان داد در واقع او بیشتر سیستماتیک
(نظام‌مند) می‌اندیشد. ویزه چنین می‌اندیشد که گویی اوپکن و تفکراتش
مردانه در حالی که نظریه جدید سیاست اقتصادی، مخصوصاً در کشورهای
انگلساکیسون فقط بر اساس الگوی هدف- وسیله طرح می‌شود حال آن‌که

مفهوم نظام اوپکن آشکارا فراتر از این الگو می‌اندیشد و نمی‌توان گفت کم
یا این الگو تطبیق نمی‌کند. بر حسب عقیده ویزه سیاست اقتصادی که خود
را سیاست تضمین و تأمین نظام می‌داند تنها بر اساس حقوق طبیعی شکل
می‌گیرد. در پاسخ ویزه باید گفت اگر اوپکن اقتصاد مبادله را نظمی کاملاً
طبیعی می‌شمارد و تازه آن همه یک نظم طبیعی ممکن در میان نظام‌های
متعدد دیگر که از نظر ارزشی کاملاً خنثی و روشن است باید آن را پذیرفت.
به نظر ویزه نظام در نزد اوپکن یک حربه تبلیغاتی است. وی می‌نویسد:
هیچ کس از متفکران تیزهوش معاصر مثل کلوتن، کاستن باخ روده توختلندت
و کارل شیلر^{۱۵} که درباره نظام اندیشه‌اند، چنین تفکری را مطرح نکرده‌اند
که ویزه در مجله کیکلوس مطرح می‌کند آن هم از این قرار است که اکثر
بر این باروند اوپکن اولین سیستم نظری به هم پیوسته سیاست اقتصادی را
طرح کرده که در آن الگوی هدف- وسیله جزء ضروریات اولیه است. اصلاً
ویزه به چه نظامی ایراد می‌گیرد؟ این که گفته است نظام اوپکن غیر اجتماعی
است، آیا واقعاً در جامعه ما از نظام اقتصادی سخنی نیست؟ این که گفته است
میانی این نظام غیر تاریخی است درست نیست. آیا آدام اسمیت اولین یار
از نظام اقتصادی مبادله به عنوان یک امر طبیعی صحبت نکرد؟ معلوم نیست
ایراد ویزه بر چه سنت اندیشه‌ورزی و میانی آرمانی شکل گرفته است؟
اما این که اوپکن و سایر نظریه‌پردازان نظام، در واقعیت امر می‌پذیرند که اعتبار
یک نظام اقتصادی خاص بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی خاصی متکی است
که در برابر قوانین تاریخی و تکاملی بی‌اثرند و حتی از قوانین طبیعی نیز
متابعیت نمی‌کنند نشان می‌دهد خود ویزه نه به حقوق طبیعی اعتقادی دارد
و نه جبرگراست بلکه تصور می‌کند نتولیبیرالسم یک سیستم سرنوشت‌گرای
تاریخی گراست که اندیشه ساخت‌پذیری سیاست را بازسازی می‌کند. در این جا
بوهم از او می‌پرسد: اگر ساخت‌پذیری سیاست مورد نظر است پس نتولیبیرال‌ها
خواهان چه چیز هستند؟ آیا اقامه این دلایل علیه نتولیبیرالسم عقلانه است؟
به نظر بوهم، ویزه فرقی میان نظریه‌پردازان نظام و نتولیبیرال‌ها قائل نیست.
ویزه معتقد است نتولیبیرال‌ها درباره نظام سیاسی فکر نمی‌کنند و تصمیمی
نمی‌گیرند در حالی که همه آن‌ها در محتوای اندیشه‌های خود درگیر این
بحث‌ها هستند. حرف بی‌اساس ویزه آن است که نتولیبیرال‌ها فقط به دور
نظام مبادله و برنامه‌ریزی متمرکز می‌اندیشند در حالی که چنین نیست و
آنان در میان گونه‌های مختلفه بر این دو الگو انگشت تأکید می‌گذارند. به
علاوه باید پذیرفت که اهمیت موضوع نظام اقتصادی از دوره اوپکن مطرح
شده است و بدون تردید جنبه حقوق نظام و جنبه اقتصادی آن نیز اولویت
دارد. جان کلام نتولیبیرال‌ها در این جمله بوهم منعکس است که می‌گوید
همیشه یک نظام مبتنی بر سازوکار قیمت‌های بازار و رقابت تحت عنوان
نظام بازار فعالیت می‌کند که اقتصاد با آن سازوکار هدایت می‌شود آن هم به
اصلاحاتی در شیوه هدایت آن جریان می‌یابد. در نظام اقتصاد بازار، تکنیک
هدایت پیش‌بینی شده یکی خودکار و دیگری با کمک انسان و آگاهانه است.
این دوگانه‌گرایی روش هدایت به قواعد اساسی‌ای وابسته است که برای
اولویت‌بندی تکنیک‌های هدایت لازم هستند یعنی این که کدام یک از آن‌ها
قاعده کلی و کدام یک استثنا هستند، چرا که به هر حال باید حاکم کارآمدی
و کارایی کل اقتصاد را^{۱۶} در نظر گرفت. به این ترتیب حداکثر کارآمدی
اقتصاد هدف نظام‌سازی و هدایت وسیله و ابزار آن است. رفتار عقلانی افراد
و مقامات مسئول و تصمیم‌گیرنده اقتصادی، باید پایه و اساس کار نظام باشد.
نگارنده مخصوصاً به این بخش از انتقادات مخالفان نتولیبیرالسم مفصل‌تر

می‌پردازد که خود از معتقدان به بازار و یک اقتصاددان لیبرال است و اگر بخواهد به انتقادات سوسیالیست‌ها استناد کند باید حرف‌های مخالفان بورژوازی را به یاد آورد که در این صورت مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود! مخصوصاً که مارکسیست‌ها مخالفان خود را شدیداً نقد می‌کنند و لی حاضر به نقد نظرات خود نیستند. مطلب مهمی که در جوابیه بوهم مطرح می‌شود آن است که اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز از زمان کارل مارکس به بعد، بویژه توسط لنین در مباحث اقتصادی مطرح شد و پس از انقلاب اکتبر شوروی سابق هم به کار گرفته شد. علاوه بر این، بوهم به دلیل دیگری هم استناد می‌کند و می‌گوید در آلمان، دو اصلاح پولی اتفاق افتاد یکی در سال ۱۹۲۲ و دیگری در سال ۱۹۴۸، اولی ناموفق و زیانبار و بدون کارایی، با این حال دومی کارایی معجزه‌آسا و سریعی داشته زیرا زمینه‌های نظری آن، نظامی روشن بود که این تجربه خود صحت نظرات نئولیبرال‌ها را در اقتصاد نشان می‌دهد. اما نئولیبرال‌ها این ایراد ویژه را مبنی بر آن که آنان هیچ تصمیم‌گیری سیاسی ندارند رد می‌کنند چرا که معتقدند اصلاً اتخاذ یک سیاست اقتصادی خاص، نوعی تصمیم‌گیری سیاسی است منتها در چارچوب یک نظام خاص. از مجموع ایرادات ویژه چنین برمی‌آید که اندیشه نظام در تقابل اقتصاد بازار و اقتصاد متمرکز اداری (سوسیالیستی) پیدا شده است که مساله نظام از زمان پیدایش مبادله و تجارت و آزادی کسب و کار، عملاً مطرح شده است. بدیهی است در آن زمان تنها یک نظام حاکم بوده و پس از پیدایش مارکس و انتقادات او، اندیشه اقتصاد برنامه‌ای متمرکز مطرح شد. ویژه به نظام طبیعی گرایش دارد در حالی که او یک مساله اعتبار نظام را مطرح نمی‌کند و فقط تأکید دارد که اعتبار نظام در آزادی شغل و کسب و کار و مبادله است و مساله مهم اقتصاد بازار، هماهنگی یا ناهماهنگی است. فرد از نظر حقوقی مجبور نیست عقلانی رفتار کند ولی از نظر اقتصادی باید چنین کند و در این راستاست که الگوی هدف-وسیله به کار گرفته می‌شود. ایراد مهمی که بوهم به ویژه می‌گیرد آن است که به سبب و تاریخ پیدایش اندیشه نظام اقتصادی نپرداخته و اشاره نکرده است که این تجارت و آزادی شغل و کسب و معاش پیدایش نظام بوده است؛ آدام اسمیت نیز بر اساس تقسیم کار و انتخاب شغل به این موضوع می‌پردازد. آنچه مهم است معنای ثابت و استدلال منطقی بوهم در مباحثه با ویژه است و هیچ کجا ذراتی از موضوع بحث خارج نمی‌شود و این می‌تواند برای برخی از متفکران ما که گاهی به جای استدلال به تخطئه و احتجاج می‌پردازند آموزنده باشد. اما برای نشان دادن جلوه دیگری از اندیشه‌های بوهم، به مقاله او پیرامون آزادی و نظام در اقتصاد بازار می‌پردازم. از نظر ما ظاهراً بین این دو مقوله یعنی مفهوم آزادی و استقرار بازار، نوعی شقاق^{۱۸} مفهومی وجود دارد. بوهم، حقوقدان و در عین حال اقتصاددان است و این موضوع را در چارچوب اقتصاد بازار بررسی می‌کند.^{۱۹} باید این نکته را اضافه کنم که این نوشته متن خطابه اوست به هنگام دریافت جایزه فرای فون هراشتاین^{۲۰} در دانشگاه فرانکفورت. بوهم اولین طرح قانونی ضد کنترل‌ها و نظارت موثرتر بر کنترل‌بندی در آلمان را تدوین کرد. بسیاری از ایده‌های او در این مقاله توضیح واضح است و هر دانشجوی حقوقی و اقتصادی آن‌ها را می‌داند، ولی باید در نظر داشت چگونه یک حقوقدان به مسائل اقتصادی می‌پردازد، بخصوص که او آزادی در اقتصاد بازار را تحلیل می‌کند که خود موضوعی کاملاً تازه است. بوهم ابتدا درباره اهمیت کارکردهای اقتصاد بازار می‌گوید: اهمیت اقتصاد بازار به وسیله کلاسیک‌های انگلیسی در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی کشف شد و سپس با انقلاب فرانسه و آمریکا در جهان منتشر گشت انقلاب‌های که در

عین حال مبشر استقلال طلبی و آزادیخواهی بودند. قبل از کلاسیک‌ها فیزیوکرات‌ها نیز تا حدی به این اندیشه‌ها پرداخته بودند ولی نه به شفافیت کلاسیک‌ها و جذاب است که تأکید شود اندیشه‌های اجتماعی و آزادی‌انسان‌ها با کمک اندیشه‌های بازار، اروپا را فراگرفت. درخواست اصلی انقلاب‌های یاد شده یعنی محدودیت آزادی‌ها و نظارت بر قدرت اجرایی در جهت حراست از منافع حقوق بشری افراد و محور ریشه‌های فئودالیسم و امتیازات آن‌ها، جان کلام فلسفه اجتماعی حقوق را تشکیل می‌دهد افراد ریاکار در یک جامعه مبتنی بر تقسیم کار، از طریق بازار بسیار عقلاً بهتر و موثرتر هدایت و نظارت می‌شوند^{۲۱} و خواسته‌هایشان به وسیله بازار بهتر بر هم تطبیق می‌کند تا این که این تطبیق به وسیله دولت انجام گیرد. حتی برای پرهیز از امتیازات مالیاتی که اکثراً غیر عقلاً‌اند به نظر بوهم باید به بازار توسل جست. بدون تردید انقلابات سیاسی اروپا به دو دلیل از بازار سرچشمه گرفته‌اند یکی این که امکاناتی را فراهم آوردند تا وظایف افراد شرکت‌کننده در اقتصاد جامعه به رفتاری عقلاً‌ن سوق داده شود و صلاحیت دولت‌ها را آشکار کند یعنی نوعی خردگرایی ایجاد کند دیگر این که دولت‌ها فقط وظیفه دارند چارچوب لازم برای فعالیت‌های اقتصادی را آماده سازند تا فرآیند خودگردانی اقتصاد مختل نشود. کنترل بازار هم از طریق سازوکار قیمت‌ها انجام می‌شود و اختیارات سه قوه را نیز بازار روشن می‌سازد. به این ترتیب کشف سازوکارهای بازار، مهم‌ترین کاری بود که ساختار اجتماعی را توسعه داد. آنچه مسلم است در عهد قدیم بازار وجود داشته چرا که با وجود کسب و کار و تقسیم کار، خواه ناخواه شیوه رفتاری بازار شکل می‌گیرد، اما پژوهش‌های رفتاری بازار بعدها انجام گرفت. به این ترتیب بازار سازوکاری فراتر از رفتار فردی را بر عهده گرفت. به قول لایب‌نیتز^{۲۲} بازار نظم را که از پیش مقدر است^{۲۳} و از طریق دست نامرئی قیمت‌ها منتشر می‌شود برقرار می‌کند این امر در ساختار اجتماعی حیوانات وجود ندارد. بوهم در این جا به این جمله مارکس پاسخ می‌دهد که رفتار و شیوه کار زنبورهای عسل موجب خجالت و شرمساری برخی معماران انسانی است اما آنچه بهترین معماران انسانی از زنبورها بهتر انجام می‌دهند نظم از پیش مقدر موجود در مغزهای آنان است. به هر حال، به نظر بوهم آزادی فردی در کسب مهم‌ترین عنصر سازنده مبادله و اقتصاد بازار است که باید آن را نوعی روح جمعی^{۲۴} نامید. بل‌آزمایی رفتارهای بل‌زایی افراد مهم‌ترین کار سیاست و دولت است. فرقی نظام مبتنی بر بازار با سایر نظام‌ها در این است که این نظام، تمام پدیده‌های اجتماعی را به طور مستقیم در بر می‌گیرد و آن‌ها را هدایت می‌کند؛ فرآیندی است که خصلتی خودکار دارد، به این ترتیب، به نظر بوهم، والتر اویکن حق داشت که در اقتصاد بازار نظمی هماهنگ‌کننده^{۲۵} ببیند که به طور خودکار پی گرفته می‌شود. از لحاظ نظام اقتصاد بازار، آزادی یعنی خودتکالی خصوصی^{۲۶} که تنها از طریق آزادی کسب و کار گسترش می‌یابد زیرا این خودتکالی، موقعیت‌ها و فرصت‌های خاص را به طور نامحدود ارزیابی می‌کند و فقط بر حسب حوزه و برد نیروهای فردی خودش محدود می‌شود. تا آن جا که نیروهای افراد دیگر نیز به کار گرفته شود، گرچه فقط بر اساس آمادگی دولطلبانه و با قرارخداهای آزادانه خصوصی، حق دارد از آن‌ها استفاده کند. حقوق مثبت به هیچ وجه صلاحیت شخص را محدود نمی‌کند تا در قلمرو وظایف خود، از تأمین نیازهای خویش چشم‌پوشی کند. شخص خصوصی اجازه دارد با نیروهای محدود و ضعیف خود همه مقاصد خویش را دنبال کند حتی مقاصد عام‌المنفعه را. بوهم تحلیل خودتکالی خصوصی را تا آن جا بسط می‌دهد که می‌گوید حق این که جنبش تقسیم

نقد و تحلیل

به نظر می‌رسد بوهم به علت تخصص خود در حقوق، بیشتر نقش وکیل منافع اقتصاد اجتماعی بازار را ایفا کرده و در بیان اندیشه‌های خود از نظام اقتصاد بازار مطلب تازه‌ای ارائه نداده جز این که در باب نظارت بر بازار و اعمال کنترل بر کارتل‌ها و طرح قوانین در این زمینه موثر بوده است. اما نمی‌توان نقش او را در بنیانگذاری سالنامه آورد و همکاری تنگاتنگ او با اوپکن نادیده گرفت. چه می‌توان، این سالنامه را دریچه‌ای برای طرح آزادی و اقتصاد بازار تلقی کرد که به هر حال از یکسونگری تعصب‌آمیز بهتر است. به هر حال دیدگاه حقوقی بوهم بر نظام اقتصادی تاثیرگذار و روشنگر حقیقت بوده است زیرا نظام اقتصادی یک مقوله چند وجهی است که باید از جهات مختلف به آن نگریست و همان طور که اکثر تنوییرال‌های آلمان تاکید کرده‌اند دیدگاه‌های فلسفی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و حتی دیدگاه‌های روان‌شناسانه و سیاسی باید در آن لحاظ شود. در غیر این صورت تمرکز بر مقولات خاص اقتصادی نظیر پول، سرمایه، تولید پس‌انبار، بهره و... به تنهایی راه به جایی نمی‌برد. در واقع نوعی نسبی‌گرایی بیشی لازم است نه مطلق‌گرایی فکری و این موضوع در کشورهای کم‌توسعه از جمله میهن عزیز خود ما از فوریتی بیشتر برخوردار است زیرا کشورهای کم‌توسعه دارای ساختارهای فرهنگی، جمعیتی، طبیعی و حتی بیشی کاملاً متفاوتی هستند. اما به نظر نگارنده اشاره و تاکید بوهم بر جنبه‌های مختلف کارکردهای بازار، همیشه و در همه جا مصداق ندارد و گاهی نشان خوش‌بینی بیش از حد او در مورد کارکردهای بازار است. نتیجه آن که بوهم نه تنها به عنوان حقوقدان، بلکه به عنوان یک متفکر میان‌رشته‌ای^{۳۷} به مساله نظام می‌نگرد و علت موفقیت او هم در همکاری با اوپکن و ارهارد و دیگران، همین است.

کار شغلی را در یک جامعه اقتصادی برعهده بگیرد، به هیچ وجه حقی طبیعی نیست، بلکه نوعی صلاحیت است که تنها با نظام اقتصادی مشخص و معینی می‌توان به آن اندیشید، اما بازار امکانات بدیل بسیاری برای انتخاب آزاد دارد تا مشارکت همه افراد عصر خود را نظم دهد و از جمله این انتخاب‌ها، آزادی انتخاب شغل و کسب و کار است. از نظر سیاست حقوقی و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، تضمین آزادی شغل و کسب و کار فقط هنگامی توصیه می‌شود که شخص خاصی، از این آزادی به طور عاقلانه و درست استفاده کند. به این ترتیب آزادی کسب و کار مثل خوداتکایی خصوصی نیست که از آن اندیشه انسان‌گرایانه "حق طبیعی" مشتق شود، بلکه واگذاری صلاحیت و مشروعیت نفع اجتماعی است و برای این کار باید به سازوکار بازار اعتماد کرد. به همین دلیل از لحاظ مفهومی و سیاست‌مآبانه، آزادی کسب و کار به کیفیت هدایت اقتصاد کل وابسته است، یعنی آزادی کسب و کار تضمینی برای کیفیت هدایت سازوکار قیمت‌های بازار است. به این ترتیب بین بازار و آزادی شغل و کسب و رابطه‌ای برقرار شد که خود انقلابی بزرگ بود.

این انقلاب، زندگی اجتماعی روزانه مردم ساختار خانواده‌ها، نظام‌های اجتماعی و قوانین اساسی را از پایه تغییر داد و انرژی‌های فزاینده را با قدرت زیاد و به طور غیرقابل‌تصوری آزاد کرد. بوهم می‌گوید دو منطقه پر جمعیت و بزرگ دنیا یعنی چین و اروپای شرقی، خود را از اقتصاد بازار خلاص کردند و سیستمی مخالف آن را برگزیدند که برده آهنین و دیوار برلین، تجسم آن بود؛ علت آن هم و خامت زندگی توده‌های کارگران صنعتی بود که اقتصاد بازار را به یک سیستم استثمارگرانه تبدیل کرده بود که در آن، آزادی و برابری بیشتر صوری و تشریفاتی بود. کارل مارکس، کیفیت بد اخلاقی اجتماعی و سیاسی اقتصاد بازار و سازوکار آن را و نیز اقتصاد خصوصی دولت حقوقی را با انتقادات اقتصادی و جامعه‌شناسانه خود زیر تیغ نقد کشید. البته نمی‌توان انتقادات او را نادرست دانست؛ همین انتقادات موجب تجدید ساختار سرمایه‌داری کهن شدند. اما با همه این‌ها باید توجه داشت که جامعه تنها با تفکیک قوا آزاد نمی‌شود و تا زمانی که مالکیت خصوصی منبع اصلی درآمد است آزادی کسب و کار هم وجود دارد و به نظر بوهم باید پذیرفت که دولتی شدن، جای اجتماعی شدن را نمی‌گیرد و سرکوب دین و همه چیز را از دریچه استثمار دین، مشکل را حل نمی‌کند. مارکس فرمول دولتی کردن را توضیح نداد و اقتصاد عملاً از دست مالکان و سرمایه‌داران، به دست دولت تمامیت‌خواه افتاد. قدرت عظیم دولت سوسیالیستی و برنامه‌ریزی متمرکز هم راهگشای مشکلات نبود. در واقع پیشرفت‌ها به نسبت زمان و سرمایه و انرژی به کار رفته، نبود. اندیشه دیکتاتوری پرولتاریه هدف‌های انسانی آزادیخواهانه را به کناری نهاد و سرکوب‌ها انواع ناسامانی‌های جدید را به همراه آوردند. به همین دلیل می‌بینیم که آزادیخواهان انسان‌گرا با دیکتاتوری سوسیالیستی و سببیت خون‌آشام آن مخالفند. ریشه‌کنی اقتصاد بازار، عملاً وضع بهتری را به وجود نمی‌آورد و محصول آن، تعصب یک جانبه و کاشتن بذر کین با عنوان مبارزه با بورژوازی خواهد بود. برای اقتصاد بازار، رقابت و هدایت از طریق قیمت‌ها و حاکمیت جهت‌گیری بر سود و منافع، راهگشا تر است تا زور و سرکوب.

به نظر می‌رسد بهتر است امپراطوری دولت را به امپراطوری بازار سپرد، زیرا اقتصاد بازار نظامی است که در آن، مدیران سود و منافع خود را در جهت کل جامعه هدایت می‌کنند. بدیهی است مدیران همیشه از کسب سود خوشحال می‌شوند و به هیچ وجه از نظارت اعمال شده بر بازار راضی نیستند، ولی این نظارت باید از سوی جامعه برقرار و تأمین شود.

